

مؤلفه‌های ادب غنایی در تاریخ جهانگشای جوینی

مهدی ضیائی^۱

چکیده

کتاب تاریخ جهانگشای جوینی اثر خامه‌توانای علاءالدین عظاملک جوینی یکی از ارزشمندترین کتاب‌هایی است که در حوزه تاریخ و زبان و ادبیات فارسی در دست داریم. کتاب وی علاوه بر این که از نظر تاریخی حائز اهمیت فراوان و در بردارنده مطالب دقیق، و روشن‌کننده گوشه‌های تاریک و حشتناک‌ترین برهه تاریخ ایران است، از دید ادبی نیز درخور توجه و دارای ارج و ارزش فراوان است.

در این مقاله کوشش شده است که نگاهی بر جنبه‌های غنایی این اثر افکنده شود و از توصیف و تشبیه و تمثیل گرفته تا مدح و ستایش و لعن و نفرین و فتح نامه و آرایه‌های مختلف ادبی و زیبایی‌های بیانی چون سجع و جناس و استعاره و تضمین و مطالب بزمی و عشق‌ورزانه نمونه‌هایی به دست داده شود.

کلیدواژه‌ها:

تاریخ جهانگشای جوینی، جنبه‌های غنایی، وصف، آرایه‌های ادبی

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان، Ziaee.mm@gmail.com

مقدمه

علاءالدین ابوالمظفر عطاملک جوینی که پتروشفسکی - مستشرق روسی - از او به عنوان فتودال خراسان نام می‌برد (پتروشفسکی، ۱۳۵۹: ۷۷). «فرقد ملک فضایل و نیر افق معالی و وزارت و شعرای امامت و صدارت» (منشی کرمانی، ۱۳۳۸: ۱۰۳) و از خاندان بزرگ صاحب دیوانان جوینی بود.

این خانواده از قدیم در روزگار سلجوقیان و خوارزمشاهیان در دستگاه حکومت بوده‌اند و معمولاً وظیفه صاحب دیوانی را عهده دار بوده‌اند و در زمانی قدیمتر اجدادشان مقام وزارت خلفای عباسی را برعهده داشته‌اند. پدر او در ایام دولت مغول مستوفی ممالک بود و برادرش اولین وزیر قدرتمند ایلخانان مغول بود. پس از ورود مغول به ایران عطاملک از دبیران خاص امیر ارغون گردید و یک سال پس از فتح بغداد حکومت بغداد از جانب هلاکو به عطاملک واگذار شد که در مدت حکمرانی خود کارهای عمرانی علمی و فرهنگی زیادی انجام داد. و در اواخر عمر پس از روی کار آمدن سلطان احمد تکودار بر اثر آزار و اذیتهای فراوانی که نسبت به عطاملک و کسان او روا داشته شد در سال ۶۸۱ به دیار باقی شتافت. خاندان جوینیان چنان که ادوارد براون می‌گوید: «هم از لحاظ محبت به علم و ادب و هم از جهت کفایت و کارآمدی و بالاخره از حیث عاقبت و فرجام غم انگیزشان بی‌درنگ در ذهن مطالعه کننده خانواده‌ی دیگری از وزرای بزرگ ایران را به یاد می‌آورد که از تمام جهات شباهت به ایشان داشته‌اند و آن همانا خانواده‌ی برمکیان یا برامکه وزرای معروف خلیفه هارون الرشید است» (ادوارد براون، ۳۲-۳۱).

در مورد کتاب عطاملک یعنی «تاریخ جهانگشای جوینی» باید گفت که این اثر از جمله کتب ارزشمند و گرانسنگی است که با برخورداری از نعمت طبع شایسته و تصحیح آراسته مورد اقبال همگان واقع گشته. این کتاب عالی‌قدر که توسط علامه‌ی قزوینی بر مثال عروسی هر هفت کرده در منظر نظر ادب دوستان و مشتاقان مسائل فرهنگی و تاریخی جلوه گر شده و صحنه‌های حیات فرهنگی و اجتماعی ملت ایران را در ببحوحی ترکتازی و قتل و غارت و تاراج و خونریزی و هتاکی مغولان به ثبت رسانده است، از جمله‌ی چند کتاب بسیار معدود پراچی است که در این زمینه به نگارش درآمده است.

کتابی است از نظر هنری و بیانی مشحون از تصویرهای جالب و هنرنمایی‌های جاذب و از نظر معنا و عمق مطلب آکنده از درد و رنج و بیانگر بار محنتی که در دوره‌ای از تاریخ کمر این ملت را خمانده و سرهای سران و بزرگان و دانشمندانش را بر باد داده و استخوان شاهانش را به آتش سوزانده است. «کتاب حکایتگر برگهای جانگداز و دلخراش تاریخ ایران است در روزگاری که طایر امن و فراغ از این دیار رخت بر بسته بود و همای سعادت نه تنها مردان و زنان و پیران و کودکان بلکه خاک این مرز و بوم را نیز از سایه‌ی خویش بی‌نصیب می‌گذاشت». (ضیائی، ۱۳۸۳: ۵۷).

نویسنده‌ی این کتاب در روزگاری زندگی می‌کند که اقوام بیابانگرد و درنده خوی مغول این کشور را صحنه‌ی تاخت و تاز خود قرار داده‌اند، اقوامی که قتل و غارت خوی ذاتی آنان بود و به قول تاریخ و صاف: «تخریب عادت مادر آورد مغولان بود» (شیرازی، ۱۳۳۸: ۵۶۷).

باران بلای تاتار بر کشور پهناور ایران باریدن آغازید و آثار گرانبها و دانشمندان بزرگوار زیادی طعمه‌ی آتش خشم چنگیزیان شدند و راست است گفته‌ی کاترمر که: «دست زمانه وحشی‌گری بشر دو آفت پرمخافت هستند که بسیاری از شاهکارهای باستانی را از دست ما ربوده‌اند و همچنین هزاران آثار گرانبها که اگر در شهرت درجه‌ی اول نداشته‌اند ولیکن در منفعت و فایده بدون تردید حائز رتبه‌ی اول ب شمار می‌رفته، نابود و معدوم ساخته‌اند». (همدانی، ۱۳۳۸: ۱۸) به نقل از کاترمر). کتاب جوینی با انشایی فاخر و استوار و معمولاً مصنوع و در بسیار جا زیبا و دلنشین و نمکین نوشته شده و البته

نثر کتاب در همه جا از نظر اوج هنری یکسان نیست «این نثر کاملاً مهار خود را به جوینی سپرده و با او صمیمی و یکرنگ گشته است و در بنان بیان او چون موم نرم گردیده و چنان جذابیتهای دارد که خواننده‌ی آن هم وقتی با این نثر و شیوه‌ی بیان آن آشنا می‌گردد با وی نیز دوست و صمیمی می‌شود و یک جهان شور و حرارت و معنا به او ارزانی می‌دارد» (ضیائی، ۱۳۸۸: ۱۰).

عظاملک که خود از نزدیک شاهد به خون کشیده شدن یاران، آشنایان، اطرافیان و همشهریان خویش و ویرانی شهرهای آباد بوده است مانند هر انسان آگاهی دلش به درد آمده و در اثر خویش نیز گاهی در پرده و گاهی آشکارتر این درد و اندوه و برانگیختگی احساسات و عواطف خود را بیان داشته است. گاهی نیز در توصیف صحنه‌های مختلف رزم و بزم و... قلم را به زیبایی لغزنده است و بنابراین از نظر ویژگی‌های غنایی نیز کتابی است درخور توجه که در ادامه به بیان موارد و نمونه‌هایی پرداخته می‌شود:

مدح و ستایش

مدح و ستایش از دیگران که معمولاً از حاکمان و بزرگان بوده است یکی از گونه‌های ادب غنایی است و عظاملک جوینی هم گهگاه در کتابش به ستایشهایی مبالغه‌آمیز از حاکمان مغول می‌پردازد چنانکه در جمله‌های زیر به ستایش از منکوقاآن پرداخته است:

«مفاتیح مملکت إن الأرضَ لله یورثها من یشاء من عباده در دست مقدرت شاهنشاه اعظم شاه بنی آدم خان خانان عرب و عجم منکوقاآن که مدت عمرش تا انقراض عالم باد نهادند تا بسیط روی زمین به عدل شامل او بار دیگر زیب و زینت گرفت و کار عالمیان عموماً و به تخصیص روز بازار اهل اسلام رونق و طراوت یافت» (جوینی، ۱۳۷۵: ۱۵/۳).

مؤلف همچنین در آخر فصل «در چگونگی احوال مغول پیش از عهد دولت و خروج چنگزخان» چنین برای مغول و منکوقاآن دعا می‌کند: «حق تعالی اروغ او را به تخصیص منکوقاآن که پادشاهی بس عاقل و عادل است سالهای بی منتهی در کامرانی عمر دهد و شفقت او را بر سر خلائق پاینده دارد» (همان: ۱/۱۶).

نفرین و بدبینی و لعن کردن

از مواردی که بیان‌کننده‌ی نوع خاصی از احساسات انسانی و نشان نفرت و انزجار او از شخص یا گروه یا مکانی خاص است نفرین کردن و لعنت فرستادن است که گاهی در کتاب جوینی از خود او و گاهی از زبان دیگران بیان شده است مثلاً این جملات که از زبان امام علاءالدین ختنی در خطاب به کوچلک ذکر شده است:

«امام حق گوی... از راه حمیت دینی بر ترهات و خرافات او اغماض و اغضا نتوانست کرد گفت خاک به دهانت ای عدوی دین کوچلک لعین، چون این کلمه درشت درست به سمع آن گبر پرکبر و کافر فاجر و نحس نجس رسید به گرفتن او اشارت کرد» (همان: ۵۴).

یکی از قسمتهای کتاب تاریخ جهانگشای جوینی بخش راجع به اسماعیلیان ایران و فاطمیان مصر و تونس می‌باشد که در جلد سوم کتاب آمده است ولی برخلاف سایر بخشهای کتاب از نظر علمی بسیار ضعیف است و به دلیل تعصب و غرض ورزی عظاملک نسبت به فرقه‌ی اسماعیلیه که در جای جای این قسمت نمایان است، در موارد بسیار از بیان دقیق حقایق چشم پوشی کرده است.

در این قسمت جوینی لعن و نفرین زیادی نسبت به حسن صباح - داعی بزرگ اسماعیلی - و دیگر داعیان و دعوت آنان روا می‌دارد. مؤلف معمولاً بدین گونه از اینان یاد می‌کند:

« حسن بن ... الصباح الحمیری علیه لعنة ... و الملائكة و الناس اجمعین » (همان: ۳ / ۱۸۸).
 حسن لعین - حسن صباح اخزاه ... (همان: ۳ / ۱۹۵) - « ... و حسن شب چهارشنبه ششم ربیع الآخر سنه ثمان عشره و
 خمس مائه الی نارا... و سقره شتافت » (همان: ۳ / ۲۱۵).

در مورد بزرگ امید دومین داعی صباحی می‌نویسد: «بزرگ امید بر سر ضلالت در دست جهالت نشسته بود تا بیست و
 ششم جمادی الاول من سنه اثنتین و ثلاثین و خمس مائه در پای هلاکت نرم شد و دوزخ از حطب جثه ی او نرم گشت»
 (همان: ۲۲۱). حتی در عنوان این بخش پس از نوشتن «ذکر حسن صباح و تجدید او و دعوه ملاحظه که آن را دعوت جدید
 خوانند» می‌نگارد: «لاجددها...»

در سراسر این بخش جوینی می‌کوشد که از حسن صباح شخصیتی بدکردار و متلون و پست اعتقاد ارائه دهد که در طریق
 ضلالت و جهالت گام برمی‌دارد و آنچه می‌گوید خرافات است: «وقتی جماعتی از متبعان او احوال پدران او بنوشتند و به
 نزدیک او آوردند از راه تصنع و تلبیس بدان رضا نداد...» (همان: ۱۸۸) و باز می‌نویسد: «این نوع خرافاتی که ظاهر آن
 حبایل تلبیس و باطن آن غوایل ابلیس و مقصود از آن منع از نظر عقل و تحصیل علم داشت تقریر می‌کرد ختم ... علی
 قلوبهم و...» (همان: ۱۹۹-۱۹۸).

دیگر از نشانه‌های تعصب و بدبینی عظاملک نسبت به اسماعیلیه این است که پس از رفتن به مطالعه‌ی کتابخانه‌ی الموت
 و برگرفتن مصاحف و نفایس کتب و آلات رصد و اسطرلابها باقی آنچه را متعلق به اسماعیلیان و مذهب آنان بود سوزاند،
 که البته کاری نادرست و دور از انصاف است «آنچه را که علاءالدوله عظاملک جوینی در پایان تاریخ جهانگشای به سال
 ۶۵۸ آورده است گزیده و خلاصه‌ای است از تاریخ این فرقه و گروه و آن هم آمیخته با تعصب و دشنام و تحریفی که
 نویسندگان اشعری مسلک آن روزگار نسبت به تاریخ شیعیان هفت امامی یا به گفته‌ی ایشان ملحدان و اباحتیان و نسبت به
 تاریخ شیعه‌ی دوازده امامی یا به گفته‌ی ایشان رافضیان روا می‌داشته‌اند» (همدانی، ۱۳۳۸: ۱۴ مقدمه).

این معنی وقتی روشنتر می‌شود که مقایسه کنیم با برخی کتابهای دیگر از جمله جامع التواریخ رشیدالدین فضل ...
 همدانی که بسیاری از مطالب کتاب خود را از تاریخ جهانگشا اقتباس کرده اما در مورد اسماعیلیان به گونه‌ای متفاوت رفتار
 می‌کند مثلاً در آن کتاب در مورد مستنصر بالله هشتمین خلیفه‌ی فاطمی نوشته شده: «... با قصور خلافت رجوع نمود
 چشمها به جمال طلعت او روشن گشت و در دلها مسرت و شادی افزود.» (همان: ۷۷) که نشانگر این است که نویسنده‌ی
 جامع التواریخ از تعصب و غرضناکی برکنار مانده است اما عظاملک در مورد همین مستنصر بالله چنین متعصبانه و بدور از
 انصاف سخن می‌گوید: «او به کثرت جنون و قلت عقل معروف بود و از تلون افعال و اختلاف اعمال و اسراف اموال نه در
 نصاب استحقاق و منع در مواضع اطلاق به مستنصر دیوانه مشهور شد... یکی از اسراف او آن است که عیون جواهر آبدار از
 خزانه بخواستی و آن را چون سرمه سوده کردی و در جوی ریختی و منع او بغایتی بود که لشکرها را از امساک معهود
 ارزاق و منع مرسوم اطلاق مضطر گردانیدی...» (جوینی، ۱۳۷۵: ۳ / ۱۷۹-۱۷۸).

فتح نامه

یکی دیگر از گونه‌های ادب غنایی فتح نامه‌ها هستند که معمولاً در هنگام فتح شهری به دست حاکمی توسط دبیری و
 نویسنده‌ای از آن او نوشته می‌شد و به اطراف و اکناف فرستاده می‌شد تا برخوانند و مردم را از آن آگاهی دهند. البته عظاملک
 ماجرای فتح شهرها و مناطق بسیاری را در تاریخ خویش به قلم آورده است اما آنچه که به طور مشخص با عنوان فتح نامه
 در این کتاب آمده است دو مورد است یکی نسخه‌ی فتح نامه‌ی اخلاط آنگاه که بر دست سلطان جلال الدین گشوده گشت

که آن را انشای نورالدین منشی (منشی جلال الدین خوارزمشاه) دانسته است و دیگری فتح نامه ی الموت در جلد سوم که از رشحات خامه‌ی خود مؤلف است. چنان که در کتاب فن نثر در ادب پارسی آمده است: «فتح نامه‌ها یکی از انواع مکاتیب دیوانی بود که پس از فتوحات بزرگ در دیوان رسائل ترتیب داده می‌شد و از جانب سلاطین به اطراف و اکناف ولایات و ممالک خطاب به حکام و ولات و ملوک و سلاطین ارسال می‌گشت و رسم چنان بود که می‌بایست آن را در روزهای جمعه هنگام اقامه‌ی نماز بر بالای منابر در مساجد برخوانند و به آگاهی عموم برسانند» (خطیبی، ۱۳۶۶: ۳۷۹).

اینک جملاتی از هر کدام از این دو فتح نامه بر سبیل اجمال و به عنوان نمونه ذکر می‌شود.

از نسخه‌ی فتح نامه‌ی اخلاط:

«سپاس و حمد و ثنا آفریدگار را جل ذکره و علا که ظفر و نصرت را با رای دولت زای و رایات مملکت افزای ما هم عنان گردانیده است و تأیید و قدرت را قرین نهضات میمون و عزمات همایون کرده، به نهضی کشوری در تصرف و تدبیر بندگان دولت ادامه‌ها... می‌آید و به رکضی لشکری مأسور قهر و مأمور فرمان می‌شود... تا رایات ظفرنگار نصرت پیکر ما ... بر حدود ممالک ارمن خفقان یافته است و حوالی شهر اخلاط را مدت هشت ماه مرکز ساخته آیات وعد و وعید بر جماعت مخالفان دولت بکرات خواندیم ... جماعت مخالفان روز بروز بر غوایت و ضلالت مصرتر می‌بودند... شیران خدم و دلیران حشم ... به وسایل و وسایط التماس اجازت جنگ می‌کرده مدت سه شبان روز بر محاربت مصابرت نمودند و بر مضاربت مٹابرت کردو از جوانب به شهر راه جستند روز یکشنبه بیست و هشتم جمادی الاولی که وقت طلوع برجها و شُرَف بطالایع اعلام و سناجق چون آسمان به کواکب آراسته گشته بود... و حشم منصور لزال منصوراً بغارت و تاراج مشغول گشت هرچند اهالی اخلاط از اصراری که بر غوایت نمودند جای مرحمت نداشتند رای عطف دادگستر بر جان ایشان ببخشود... امیر فلان را ابده ... فرستادیم تا این بشارت به امرا و اکابر و صدور و معارف و قضات و رؤسا و مشایخ و ازکیا و اعیان و معتبران و کافه‌ی اهالی همدان عمرها... و احسن احوالهم رساند همگان بدین الطاف که از حضرت آفریدگار عز و علا در حق ما می فرماید شادی و اهتزاز نمایند...» (جوینی، ۱۳۷۵: ۲ / ۱۷۹-۱۷۷).

جملاتی از فتح نامه‌ی الموت به قلم عظاملک نیز چنین است:

«... از آنگاه که باز سابقه‌ی حکم محکم کن فیکون مفاتیح ممالک ربع مسکون نوبت به نوبت در کف قدرت سلاطین روزگار و خواقین کامگار نهادست و در هر دور بر مقتضای حکم و ارادت سروری از عالم غیب به ظهور می‌آورده و در مشارق و مغارب فتوحی که نفحات آن مشامّ خلایق را معطر گردانیدست ... تا اکنون که بسیط روی زمین به عدل شامل و عقل کامل خان خانان ماده نعمت امن و امان فرمان ده زمین و زمان برداشته صنع قدرت رحمان منکوقاآن متحلی شده است و انوار عاطفت و رأفت از افق نصف و معدلت متجلی گشته چنین فتحی مبین که ... به واسطه‌ی حرکت و عظیمت پادشاه خجسته فر و شاه دادگستر

آنکه دین تیغ او قوی دارد فرّ و آیین خسروی دارد

هلاکو که براق همت عالیش فرق ثریا بساید و برق عزیمت مصممش روی ثری بساید میسر گردانید... پادشاه .. دانست که کبش نطاح در تنور بلا قربان خواهد شد و کیش حسن صباح بی‌قربان... روز دیگر که نهین شب از تنور زمین برداشتند و قرص خور از معده‌ی شام برکشید پادشاه فرمود تا کوبه‌ی خاص او عزم ذروه‌ی بالا کردند و منزل خاص را قله‌ی اعلی ساختند

قهر تو گر طلایه به دریا کشد شود دُر در صمیم حلق صدف دانه‌ی انار

بعد از سه شبانروز لشکر بر بالا رفتند و آنچه آن جماعت از حمل آن عاجز بودند برداشتند و محلات و خانه‌ها را بر آب آتش انداختند و به جاروب هدم خاک آن بر باد دادند و با اصل متساوی کردند... به نسبت این حکایات حکایت رستم دستان افسانه‌ی باستان گشته، بینائی بصائر بدین فتح مبین است و نور روز عالم افروز ازین کار با زیب و تزیین...» (همان: ۱۴۲/۳-۱۱۴).

آرایه‌های ادبی و بیانی

در کتاب تاریخ جهانگشای جوینی علاوه بر موارد ذکر شده بسیاری از آرایه‌های ادبی که بیشتر در آثار و اشعار غنایی دیده می‌شود به چشم می‌خورد. موازنه و سجع و جناس و اشتقاق و تضمین از آیات قرآن و حدیث و شواهد و امثال شعر تازی و فارسی و امثال و حکم و تشبیه و استعاره و تحلیل شعر بر سراسر این کتاب سایه افکنده است. در زیر برخی نمونه‌ها به دست داده می‌شود:

تضمین امثال و حکم فارسی

تعداد این امثال و حکم در جهانگشا حدود ۱۸ مورد است که به مراتب کمتر از امثال و حکم عربی به کار رفته در کتاب می‌باشد:

۱. کسی که بدین موضع قماش آورد زیبره است که به کرمان تحفه می‌آرد و آب عمان را نوباه. (همان: ۱۶/۱).
 ۲. مثلی معروف است که گرگ را دوختن باید آموخت او خود دریدن نیکو داند. (همان: ۲۲۱/۲).
 ۳. هر چه در آینه جوان ببیند پیر در خشت پخته آن ببیند (همان: ۸۰/۲).
 ۴. چون اهالی آن بدانستند که با درفش تپانچه زدن جز ندامت بر نخواهد داد و با مقبل ستهیدن جاذبه‌ی ادبار و علامت خذلان است امان خواستند (همان: ۱۵۱/۱).
- همچنین نویسنده در جای جای کتاب متناسب با موضوع، ابیات شعر را بسیار بجا و مناسب به کار برده که تعداد بیت‌های فارسی در مجموع حدود ۴۲۱ بیت است.

تمثیل و تشبیه

یکی از ویژگی‌هایی که در جهانگشا به نحو بارزی به چشم می‌خورد، کاربرد تمثیلات و تشبیهات بدیع و زیبا و جالب است. نویسنده در این زمینه مهارت خاصی از خود به خرج داده است، چنان که خواننده‌ی کتاب، ناخودآگاه از این همه هنرمندی و هنرنمایی انگشت حیرت به دندان می‌گیرد. جهت پرهیز از اطاله‌ی کلام از توضیح در این باره صرف‌نظر کرده به ذکر نمونه‌هایی پرداخته می‌شود:

تمثیل

«از قبول پند او امتناع نمودند و یقین شناختند که سیل را به انباشتن ممر اوباز نتوان داشت و تزلزل جبال و اراضی به فشاردن اقدام استقرار و آرام نپذیرد» (همان: ۷۷/۱).

«ترکان سلطانی درین روز کرّ و فرّی نمودند و روشنی چراغ وقت انظفا اندک فروغی دهد» (همان: ۹۲/۱).

«هر قومی را فراخور تمنی معشوقه در کنار آمد و بدین فتح که حکم لها محبان لوطی و زنّاء داشت مجنون به لیلی رسید و وامق به عدرا طایفه‌ی ارباب ملامی به ماه پیکران تمتع گرفتند» (همان: ۷۸/۲).

«نایماس و اعیان امرا را با جماعتی از اتراک پرکین چون کینه کشان افراسیاب از گرگین بر عقب چون برق بفرستاد».

(همان: ۱۸۶/۲).

تشبیه

«از آنجا بر راه هزارچم که چون زلف دلبران خم درخم بود بلکه مانده‌ی صراط قیامت باریک و راه دوزخ تاریک...» (همان: ۱۱۹ / ۳).

«بنفشه از زلف غالیه موی خوش بوی و چون روی عاشقان توی بر توی». (همان: ۲۵/۳).

«گلها در غنچه چون شاهدان با غنچ و نعمتهای بی رنج» (همان).

«از فرط هیبت پادشاهی ولوله بر اعضای گروه مانند زلزله در اجزای کوه ظاهر شد» (همان: ۷۷/۱).

«از اندرون عراده‌ها و قارورات نفت روان [شد] مانند تتوری تافته که از بیرون به کوهها همیشه‌های درشت مدد می‌فرستند و از جوف تنور شررها در هوا ظاهر می‌شود» (همان: ۸۲/۱).

«معلوم است که محاسن امردان مانند وفای زنان ناپایدار بود» (همان: ۲۶۷ / ۲).

«از آن قوم یک کس دفتری را که آن دو روی به خط ژنده که ریده‌ی مگس را مانستی ساخته بود به کورکوز داد.» (همان: ۲۷۱ / ۲).

تعبیرهای مختلف از مرگ

از ترفندهای بیانی نویسنده این است که از مرگ با الفاظ و افعال مختلف تعبیر می‌کند، مانند: «فروشدن» او را فرمود تا از چپ و راست می‌زدند چنان که همه اعضای او خرد گشت و در آن فرو شد» (همان: ۲۰۲/۱).

گذشتن و گذشته شدن. «هنوز نرسیده بود که التون بیکی بگذشت». (همان: ۳۴/۱).

«آن رنجوری صعب‌تر شد تا شب... گذشته شد». (همان: ۱۳/۲).

پاره کردن: کشتن. «فدائیان را هم بر آن جایگاه پاره کردند». (همان: ۴۵/۲).

روح کسی را به مرکز اصلی سپردن. «به یک ضربت نخوت جبروت و سطوت رهبوت از دماغ پر از کبر او ببرد و روح او به مرکز اصلی سپرد». (همان: ۳۱/۲).

و نیز واقعه، نماندن، کوچ کردن، رحلت کردن، روان شدن، کاس فنا چشانیدن و لباس بقا پوشانیدن، سوخته‌ی آتش دنیا و شسته‌ی آب عقبی شدن، ندای رحیل دردادن هادم لذات.

استعاره، جناس، سجع، مراعات نظیر، تضاد و تقابل

کاربرد زبان غنایی را در بسیار جای جهانگشا می‌توان دید مثلاً:

«اول پیاده‌ای که روزگار بر رقعته‌ی جفا فروکرد و نخست بازی‌ای که از زیر حقه‌ی گردون دغاپیشه بیرون آمد آن بود، گویی آن کوشش و کشش سررشته‌ی حوادث ایام و کوارث روزگار نافرجام بود از آوازه‌ی آن در خراسان زلزله و از استماع آن حالت که مثل آن نشنیده بودند در دلها ولوله افتاد» (همان: ۱۱۴-۱۱۳).

در این جمله‌ها وجود استعاره‌های رقعته‌ی جفا و حقه‌ی گردون دغاپیشه و جناس بین کوشش و کشش از سویی و سجع‌های ایام و نافرجام و زلزله و ولوله از سوی دیگر جنبه‌ی غنایی متن را افزون کرده است.

«از سبب استیلای جیوش هموم و غموم شب جوانی او به صباح پیری کشیده بود و از غالیه چشمه‌ی کافور جوشیده»

(همان: ۱۳۴ / ۲)

تضاد زیبایی که بین شب جوانی و صبح پیری برقرار شده و استعاره‌ی غالیه و چشمه‌ی کافور و سجع کشیده و جوشیده متن را جالب و گیرا کرده است.

در جمله‌ی زیر نیز تقابل بسیار زیبایی به کار رفته که کلمه‌ها دو به دو با هم تضاد و تطابق دارند:
 «پیری و ادبار و گر، جمع شده روی نمودند و جوانی و اقبال و صحت پراکنده پشت بداد» (همان).
 «بقایای زندگان را که یافتند بر عقب مردگان فرستادند، ذباب و ذئاب را از صدور صدور جشن ساختند، عقاب بر
 عقاب از لحوم غید غید کردند، نسور سور از نحور حور ترتیب دادند» (همان: ۱۴۰/۲).

در این جمله‌ها نیز گرچه فحوای سخن دردآور و رنجنده است اما آن را در لفافه‌ی عبارات پیچیده و با آوردن جناس
 ذباب و ذئاب، صدور و صدور، عقاب عقاب، غید و غید، نسور و سور، نحور و حور و مراعات نظیر بین جشن و غید و
 لحوم سعی کرده آن را قابل تحمل‌تر سازد.

بیان عاشقانه

کتاب جوینی معجونی است که مضامین بسیاری را در آن می‌توان یافت حتی گاهی بیان او کاملاً عاشقانه و طرب‌انگیز
 است، به عنوان نمونه:

«مرد عاشق صادق چون از نوش محبت نیش محنت چشید آن را غنیمی تازه و دوستی بی اندازه شمرد و گوید هرچه
 از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم هر زهر که از دست جانان به کام جان مشتاق رسد به حکم آنکه زهر از کف
 یار سیم بر بتوان خورد از حلاوت مذاق حلاوت شهد و شکر را در مرارت صاب و صبر یابد و گوید
 و لو بیدالحیب سقیئتُ سماً لکان السُّمُّ مِنْ یده یطیبُ ...
 وصال دوست طلب می‌کنی بلاکش باش که خار و گل همه با یکدگر تواند بود
 به ترک خویش بگو تا بکوی یار رسی که کارهای چنین با خطر تواند بود»
 (همان: ۵۴-۵۵/۱).

در نمونه زیر نیز با بیانی آهنگین و عاشقانه به توصیف مجلس بزم پرداخته است:
 «در اندرون اردو آمدند و مجلس طرب و لهو آراستند و میادین نشاط از خار وحشت بیبراستند و پادشاه جهاندار بر
 مرقاة بخت بیدار مؤید و کامگار نشسته و پادشاه زادگان جوزاواز منطقه‌ی خدمت بر میان مهر در پیش مهر آسمان عظمت و
 اقتدار بسته و خواتین بر یسار با مایه‌ی حسن و ملاححت ذات یسار از فرط طراوت و نضارت چون ازهار و از لطافت و
 نظافت مانده‌ی سبزه‌ی بهار

بهار عالم جان است روی چون گلستانش کمند گردن صبرست گیسوی زره سانش
 هلال روی گردونست ابروی کمان شکلش جمال عارض حسنست زلف عنبرافشانش
 هرکس که آن مجلس را از کثرت حوران و ولدان و غزارت خمور و البان مشاهده می‌کردند از غایت اعجاب می‌گفتند
 برین قیاس بود از قیاس خلد برین» (همان: ۱۴۸/۱).

وصف

یکی از گونه‌های ادب غنایی توصیف است. در تاریخ جهانگشای جوینی هم توصیف‌های زیبای بسیاری درج شده است
 از وصف بهار گرفته تا وصف آبادانی شهرها و نیز وصف گشودن و فتح و ویرانی آنها و آزار و کشتار و نابودی مردمان بی
 گناه و همچنین وصف شب شدن و روز درآمدن و حتی توصیف سربازان و تیر اندازان.

یکی از هنرنمایی‌های جوینی رعایت تناسب در انتخاب واژگان و نغمه‌ی حروف و بازی عجیب با کلمات در قالب انواع
 صنایع است که این همحروفی و هماهنگی، سخن را از نظر لحن و موسیقی و آهنگ غنی می‌سازد و اصلاً «یکی از

تفاوت‌های نثر متوسط با نثر والا این است که نثر والا دارای آهنگی خوب و روان است... وزن و آهنگ در نثر، کاملاً وابسته به دگرگونی‌ها و تغییرهای ظریف است» (بولتن، ۱۳۷۴: ۹۱). توصیفات زیبایی دلکشی که در جای جای کتابش به تصویر کشیده است شایان توجه است و خواننده را شگفت زده می‌کند. نمونه‌هایی در زیر آورده می‌شود:

تصویر و تعبیر روز درآمدن و شب شدن:

یکی از نکاتی که نظر خواننده‌ی جهانگشا را به خود جلب می‌کند تصویرها و تعبیرهای زیبایی است که عظاملک از چگونگی فرارسیدن روز و شب ارائه می‌دهد که به نثر او جلوه‌ی دلربایی می‌بخشد:

۵. روز دیگر که خسرو نوریگر، نقاب قیری از چهره‌ی نورانی برداشت و یزک صباح ترک روح را خون آلود بگذاشت. (جوینی، ۱۳۷۵: ۱ / ۲۰۸).

۶. روز دیگر که طلایع صباح تیرهای درفشان را از نیم افق شرقی طلوع داد و سودای سپاه از دماغ سپاه شب بیرون برد... (همان: ۲ / ۱۰۲).

۷. صبحگاهی که نور شب از عذار روز دمیده بود و شیر صبح از پستان آفاق جوشیده سلطان در میان آب و آتش بماند. (همان: ۲ / ۱۴۰).

۸. روز دیگر که سپاه سپاه پوش شب از طلایع تباشیر سپاه روز پشت به هزیمت داد و خسرو سیارگان مؤید و کامران از افق طلوع کرد. (همان: ۳ / ۳۳).

۹. وقت تباشیر اسفار که یزک جمشید افلاک بر لشکر شام شبیخون کرده بود. (همان: ۳ / ۴۴).

۱۰. تا نماز خفتن که روی عالم از اختفای نیر اعظم چون روی گناهکاران سپاه شد و پشت زمین تاریک مانند شکم چاه. (همان: ۱ / ۵۲).

تا چون روز به لباس ختائیان مشرک سپاه گلیم شد مشعلها افروختند و مشعلها برکشیدند. (همان: ۱ / ۹۴).

نویسنده در وصف تیراندازان این چنین گوی بیان در میدان بلاغت رانده است:

«تیراندازانی که به زخم تیر باز را از مقعر فلک اثیر بازگردانند و ماهی را به گزارد سنان نیزه در شبان تیره از قعر دریا بیرون اندازند، روز مصاف را شب زفاف پندارند و زخم رماح را لثم ملاح شناسند» (جوینی، ۱۳۷۵: ۱ / ۶۲).

می‌بینیم که در وصف تیراندازان آنها را در سطحی برتر و قدرتمندتر از انسانهای معمولی جلوه می‌دهد و با آوردن مبالغه و اغراق و کلماتی که به ظاهر در مقابل هم قرار گرفته‌اند و بعضاً فاصله زیادی با هم دارند به بزرگنمایی عجیبی دست می‌زند و برای بیان مقصود در ذهن خواننده فضا باز می‌کند. همچنین با استفاده از انواع سجعها و جناسها و هماهنگی‌ها اجزای کلام را به هم وصل می‌کند و نوعی حرکت و پویایی و جنبش در متن ایجاد می‌کند.

بزرگنمایی‌هایی چون بازگرداندن باز با زخم تیر از مقعر فلک اثیر و بیرون انداختن ماهی به گزارد سنان نیزه از قعر دریا در شب تیره فراتر از مبالغه و اغراق و غلوآمیز است. و بیانی چون تیراندازانی که روز جنگ و مصاف را شب زفاف پندارند! حتی زخم رماح را لثم ملاح شناسند! دیگر اوج هنرنمایی است و در عین وصف جنگاوران فضایی غنایی و زیبا فراهم می‌سازد.

در جملات مورد بحث وجود جناسهای باز و باز (در بازگرداندن)، سنان و شبان، نیزه و تیره، مصاف و زفاف، رماح و ملاح و تضادهایی چون مقعر فلک اثیر و قعر دریا، ماهی و باز (از نظر اوج گیری باز و غوص کنندگی ماهی)، روز و شب بلکه روز مصاف و شب زفاف و هماهنگی‌های آنها اجزای گونه گون سخن را به هم ربط می‌دهد و ایجاد حرکت می‌نماید

و در عین حال با استفاده از همه این تواناییها و صنایع و اضافه کردن چاشنی ذوقی به متن (شب زفاف در مقابل روز مصاف و لثم ملاح در مقابل زخم رماح) نثر را دلنشین و گوارا می‌کند و به آن روح و طراوت می‌دمد و این هنر جوینی است. وصف بهار

« چون خبر قدوم ربیع به بریغ مسکون و رباع عالم رسید سبزه چون دل مغمومان از جای برخاست و هنگام اسحار بر اغصان اشجار بلبلان بر موافقت فاختگان و قماری شیون و نوحه‌گری آغاز کردند و بریاد جوانانی که هر بهار بر چهره انوار و ازهار در بساتین و منتزهات می‌کش و غمگسار بودندی سحاب از دیده‌ها اشک می‌بارید و می‌گفت باران است و غنچه از حسرت غنجان از دلتنگی خون در شیشه می‌کرد و فرا می‌نمود که خنده است گل بر تأسف گل رخان بنفشه عذار جامه چاک می‌کرد و می‌گفت شکفته‌ام سوسن در کسوت سوگواران ازرق می‌پوشید و اغلوطه می‌داد که آسمان رنگم سرو آزاد از تلّهف هر سروقامتی خوش رفتار بمدد آه سردی که صباح هر سحرگاه برمی‌کشید پشت دوتا می‌کرد و آن را تبختری نام نهاده بود و بر وفاق او خلاف از پریشانی سر بر خاک تیره می‌نهاد و از غصه روزگار خاک بر سر می‌کرد که فراش چمنم صراحی غرغره در گلو انداخته و چنگ و رباب را آواز در بر گرفته

نگه کن سحرگاه تا بشنوی
همی نالد از مرگ اسفندیار
ز بلبل سخن گفتن پهلوی
ندارد بجز ناله زو یادگار
(همان: ۱۱۰/۱-۱۰۹)

در اینجا می‌بینیم که توصیف او از بهار متفاوت با توصیف‌های دیگران و متناسب با وضعیت دردناکی است که در وطنش مشاهده می‌کند.

و در جای دیگر در وصف بهار چنین سخن رانده است:

«چندانک برودت هوا و شدت سرما بشکست و بقاع و رباع از هبوب نسیم صبا خوش و خرم گشت
صبا به سبزه بیاراست روی دنیا را
نمونه گشت جهان مرغزار عقبی را
نسیم باد در اعجاز زنده کردن خاک
ببرد آب همه معجزات عیسی را ...
و چون جهان از حلول غزاله به منزل حمل خندان شده بود و هوا از چشم سحاب مدرار گریان گشته
ورد الربیع بحسنه و بهانه
فحکی هوی العشاق طیب هوئه

ریاحین و گلها در مرغزارها شکفته و از شگفت آن فاختگان در مدح باغ و راغ با هزار دستان بهزار دستان صد داستان سراییده

کنون خورد باید می خوش گوار
هوا پرخروش و زمین پر زجوش
که می بوی مشک آید از جویبار
خنک آنک دل شاد دارد بنوش
(همان: ۱۴۴-۱۴۶/۱)

وصف شهرها:

در وصف خوارزم چنین می‌نویسد:

«این نام ناحیت است و نام اصلی آن جرجانیه است و ارباب آن اورکنج خوانند پیش از تقلب ایام و دهور حکم بلد طیبه و رب غفور داشت مقر سریر سلاطین عالم و مستقر مشاهیر بنی آدم بود اکناف آن اکتاف اشراف دهر را حاوی شده و اطراف آن طراف روزگار را ظروف آمده مغانی آن بانواع انوار معانی روشن و رباع و بقاع آن باآثار اصحاب اقدار گلشن از اجتماع مشایخ بزرگوار با سلاطین روزگار در یک بقعه بها ما شئت من دین و دنیا حسب حال آن بقعه شده
خوارزم عندی خیر البلاد
فلا اقلعت سبحها المغدقه

فطوبی لوجه امرئ صَبَّحْتَه

اوجه فتیانها المشرقه « (همان: ۹۷-۹۶).

توصیف ویرانی و خرابی شهرها نیز یکی از موضوعاتی است که صفحات بسیاری از کتاب بدان اختصاص یافته است. بویژه در جلد اول، از جمله اختصاری از ذکر خرابی نیشابور چنین است:

«... شب شبانه تمامت دیوار و باره شهر به لشکر مغول پر شد و روز شنبه را تولی به حنجرک به سه فرسنگی رسیده بود لشکرها از دروازه‌ها درآمدند و به قتل و نهب مشغول شدند و مردم پراکنده در کوشکها و ایوانها جنگ می‌کردند مجیرالملک را طلب می‌داشت تا او را از نقب برآوردند و به سبب آنکه تا زودتر او را از ربقه حیات برکشند سخنهاى سخت می‌گفت تا او را به خواری بکشند و تمامت خلق را که مانده بودند از زن و مرد به صحرا راندند و به کینه تغاجار فرمان شده بود تا شهر را از خرابی چنان کنند که در آنجا زراعت توان کرد و تا سگ و گربه آن را به قصاص زنده نگذارند و دختر چنگزخان که خاتون تغاجار بود در شهر آمد و هر کس که باقی مانده بود تمامت را بکشند مگر چهارصد نفر را که به اسم پیشوری بیرون آوردند و به ترکستان بردند و اکنون از بقایای ایشان فرزندان هستند و سرهای کشتگان را از تن جدا کردند و مجلس بنهادند مردان را جدا و زنان و کودکان را جدا...»

فکأنهم كانوا لها ارواحا

ماتت لفقذ الطاعنين ديارهم

اماکن و مساکن با خاک یکسان هر ایوان که با کیوان از راه ترفع برابری می‌نمود چون خاک به زاری تواضع پیشه گرفت، دور از خوشی و معموری دور شد قصور بعد از سرکشی در پای قصور افتاد گلشن گلخن شد صفوف بقاعاً صفصفا گشت» (همان: ۱۴۰/۱-۱۳۹).

بخشی از بیان او در ذکر واقعه مرو و ریختن خون مردمان بیچاره بخت برگشته بی گناه چنین است:

«... دست به عقوبت و مثله که مثل آن کس ندیده بود بگشادند بعضی را بر آتش می‌نهادند و بعضی را به شکنجه دیگر می‌کشت و بر هیچ آفریده ابقا نمی‌کرد تا چهل روز برین نمط بگذاشتند و بگذشتند و در شهر و رستاق صد کس نمانده بود و چندان مأكول که آن چند معدود معلول را وافی باشد نمانده و با این حادثات دیگر شاه نام شخصی با رندی چند نقبها و سوراخها می‌جستند و اگر ضعیفی را می‌یافتند می‌کشتند و ضعیفی چند که مانده بودند پراکنده شدند مگر ده دوازده هندو که از ده سال در آنجا بودند که بیرون ازیشان دپار نبود» (همان: ۱/۱۳۲).

سراسر کتاب جوینی پر است از این گونه مطالب تحریک‌کننده و اثرگذار و سوزناک که احساس عاطفه انسان را برمی‌انگیزد و اشک را در صحن دیدگان آدم ظاهر می‌سازد، چه تاریخ دردناکی!

چگونگی جمله‌بندی

از آنجا که «یکنواختی، مرگ هنر است» (بولتن، ۱۳۷۴: ۸۷) یکی از علل برجستگی و زیبایی نثر نویسندگان صاحب سبک و هنرمند، این است که نوشته آنان یکنواخت و خسته کننده نیست. در آثار این گونه نویسندگان، ساختمان جملات با توجه به حال و مقام سخن دگرگون می‌شود. جملات کوتاه و بلند می‌شود سخن گاه تند و گاه کند می‌گردد، گاه درشت و خشن می‌شود و گاه آرام و ملایم، گاه شاد و آهنگین و شورانگیز می‌گردد و گاه ناهموار و نفرت‌آور. از جمله این نویسندگان توانا می‌توان ابوالفضل بیهقی، نصرالله منشی و عطاملک جوینی را نام برد.

جوینی بنا به مقتضای سخن گاه جملات را کوتاه و بدون حذف افعال می‌آورد مانند: «تمسک به حصار کردند و درها بریستند و گمان آن داشتند که مگر فوجی است از لشکر بسیار و موجی از دریای ذخار، خواستند تا ممانعتی کنند و به پای خود به بلا روند خود لطف ربانی دستگیری کرد تا ثبات قدم نمودند و بر خلاف دم نزدند». (جوینی، ۱۳۷۵: ۷۶/۱).

گاه نیز جملات بلند و طویل به کار می‌برد که در آنها فعلها از هم فاصله زیادی دارند. گاه فعل جمله به قرینه جمله قبل حذف می‌گردد و گاه فعل مضارع را به جای فعل ماضی استعمال می‌کند و با آوردن جملات، کلمات و آرایه‌ها و صنایع متنوع - چنانکه گذشت - نثرش را پویا و جذاب و گیرا می‌کند و همه اینها به پدید آمدن فضاهای غنایی کمک می‌کند.

نتیجه‌گیری

کتاب تاریخ جهانگشای جوینی اثر خامه علاءالدین عطاملک جوینی گرچه کتابی تاریخی است و چنان که بر پیشانی آن نیز نگاشته شده، تاریخ را بیان می‌کند اما از چشم انداز ادبی نیز کتابی شایان توجه و درخور عنایت و دقت است بویژه که بسیاری از اختصاصات شعری هم در این کتاب راه یافته است و کم نیست جملات و عباراتی که هم از نظر آهنگ و موسیقی سخن و هم از جهت گزینش واژگان و زیباییهای سخن، بسیار به شعر و خاصه به شعر غنایی نزدیک گشته است. عطاملک با به کار بردن انواع سجع و جناس و استعاره و تشبیه و تمثیل و توازن و تضاد سخنش را تا مرز شعرشدگی پیش برده است. همچنین کاربرد تضمین آیات قرآن و حدیث و اشعار تازی و فارسی و جمله‌هایی که به مقتضای مقام گاه کوتاه و گاهی بلند می‌گردد، کلام او را از یکنواختی درآورده و به آن تحرک و زندگی و شادابی بخشیده است. توصیفات او نیز زیبا و دل‌انگیز است و حکایت از توان بالای او در روشهای سخنوری و شگردهای مختلف بیانی دارد وی هم در توصیف مجالس بزم و شادی قلم را بخوبی لغزنده است و هم در بیان ظلم و ستمی که بر بندگان خدا رفته و آبادی‌هایی که ویران گشته و خونهایی که به ناحق ریخته شده خامه را به واقع گریانده است چنان که خواننده‌ی کتابش خود را با او هم‌نوا و در آن صحنه‌ها حاضر و ناظر می‌بیند. بررسی کتاب‌هایی از این دست از جنبه‌های گوناگون می‌تواند ما را با روش نویسندگان بزرگ بیشتر آشنا سازد و ریزه‌کاری‌ها و ظرافتهای آثار آنان را بهتر آشکار سازد و ما را به شناخت شایسته‌تر آن رهنمون گرداند.

منابع

۱. براون، ادوارد، (۲۵۳۷)، تاریخ ادبی ایران، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر، چ چهارم.
۲. بولتن، مارگری، (۱۳۷۴)، کالبدشناسی نثر، ترجمه و تألیف احمد ابومحبوب، تهران: زیتون.
۳. پتروشفسکی، ای. پ، (۱۳۵۹)، تاریخ ایران ایران در سده‌های میانه، ترجمه سیروس احمدی و حسین تحویلی، تهران: دنیا.
۴. جوینی، عطاملک بن محمد، (۱۳۷۵)، تاریخ جهانگشای جوینی، تصحیح محمد قزوینی، ۳ ج، تهران: دنیای کتاب.
۵. خطیبی، حسین، (۱۳۶۶)، فن نثر در ادب پارسی، تهران: زوار.
۶. شیرازی، عبدالله بن فضل الله، (۱۳۳۸)، تاریخ و صاف، به اهتمام حاجی محمدمهدی اصفهانی، بمبئی ۱۲۶۹ق، تهران: کتابخانه جعفری، [چاپ افست].
۷. ضیائی، مهدی، (۱۳۸۸)، تاریخ جهانگشای جوینی در آینه جامع التواریخ رشیدی و ... اصفهان: لیالی.
۸. _____ (۱۳۸۳)، «نکته‌ای چند در حاشیه حواشی جهانگشا»، نامه پارسی، سال نهم، ش. اول، پیاپی ۳۲، صص. ۶۵-۵۷.
۹. همدانی، رشیدالدین فضل الله، (۱۳۳۸)، جامع التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، تهران: اقبال.
۱۰. _____ (۱۳۸۱)، جامع التواریخ (قسمت اسماعیلیان و...)، به اهتمام محمدتقی دانش‌پژوه و محمد مدرس‌زنجانی، تهران: علمی و فرهنگی، چ. چهارم.
۱۱. منشی کرمانی، ناصرالدین، (۱۳۳۸)، نسائم الاسحار، تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی، تهران: امیرکبیر